

## بررسی تطبیقی هویت و ویژگی‌های شناخت از منظر ملاصدرا و روان‌شناسی شناختی

انبیاء عالمی\*

سید آصف احسانی\*\*

سید احمد غفاری\*\*\*

### چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی شناخت از منظر حکمت متعالیه و روان‌شناسی شناختی، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، انجام شده است و پرسش اصلی این است: شناخت در مکتب صدرایی و روان‌شناسی شناختی، دارای چه هویت و ویژگی‌های منطبق یا غیر منطبق به هم، می‌باشد؟ صدرا مبتنی بر نگاه انسان‌شناختی خاص خود و ابعاد وجودی انسان، شناخت را به حضوری و حصولی تقسیم می‌کند و فراتر از بُعد فیزیکی شناخت از ابعاد تجردی و غیر فیزیکی آن نیز سخن می‌گوید، اما در روان‌شناسی شناختی تنها به بعد فیزیکی شناخت اشاره شده و با استفاده از روش تجربی و متناسب با ساختارهای تجربه‌پذیر انسان، به تحلیل این مساله التفات شده است. حکمت متعالیه ابزار شناخت را حس و عقل می‌داند و شناخت حقیقی انسان را متأثر از اتحاد با عقل فعال و همسویی با مبادی مجرد می‌داند، درحالی که روان‌شناسی شناختی ابزار شناخت را تنها حواس پنجگانه می‌داند که به سیستم عصبی انسان مربوط است؛ هوشیاری، توجه، حافظه زبان و تصمیم‌گیری را جزء مسائل مرتبط با شناخت می‌داند. در حکمت متعالیه خیال در عین زمینه‌ساز بودن برای آفرینش‌گری عقل، در مراحل بعد به‌عنوان ابزاری برای اتصال به عالم خیال به کار می‌رود

---

\* دانشجوی دکتری جامعه المصطفی العالمیه (anbiyaaljmi@gmajl.com).

\*\* دانش آموخته دکتری فلسفه از جامعه المصطفی العالمیه.

\*\*\* استادیار گروه فلسفه اسلامی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۰۴)

که از ساحتی فراتر از بعد فیزیکیال برخوردار است؛ اما در روان‌شناسی شناختی تخیل تنها یک فرایند سیستم عصبی برای به وجود آوردن تصاویر در مغز است. روان‌شناسی شناختی به کارآمدی شناخت و جایگاه آن در رفتار انسانی بیشتر توجه نموده و به درمان بیماری‌های روانی می‌پردازد درحالی‌که در حکمت متعالیه به این بُعد کمتر توجه شده است.

**کلیدواژه‌ها:** شناخت، حکمت متعالیه، روان‌شناسی شناختی، تجرد، تصمیم‌گیری، حافظه.

## مقدمه

در قرن نوزده، نظریه‌های شناختی تحت عنوان بازنمایی دانش ارائه می‌شد. یک جریان شناختی به رهبری وونت و جیمز در آلمان و تیچنر در آمریکا شکل گرفت که بر ساختارهای بازنمای ذهنی تاکید می‌کرد، و جریان شناختی دیگر، به رهبری فرانتس برنتانو ایجاد شد، که بر فرآیندها یا اعمال شناختی تاکید می‌ورزید. وی به مطالعه اعمال شناختی مانند مقایسه کردن، داوری کردن و احساس کردن پرداخت. در همین زمان، در آمریکا ویلیام جیمز به طور نقادانه روان‌شناسی جدید را که در آلمان توسعه یافته بود، تحلیل نمود و اولین آزمایشگاه روان‌شناسی را در آمریکا تاسیس کرد. از دیدگاه جیمز حافظه در ساختار و در فرایند شناختی نقش حیاتی دارد. دیدگاه رفتارگرا در مورد شناخت در چارچوب روان‌شناسی پاسخ-محرك، خلاصه می‌شد و گشتالتی‌ها به مفهوم سازی‌های ظریفی در باب شناخت در زمینه هم‌شکلی پرداختند که ارتباط یک به یک بین بازنما و واقعیت را مورد بررسی قرار می‌داد. مسئله شناخت در اواخر قرن نوزده دیگر به صورت جدی مورد توجه روان‌شناسان قرار نگرفت. مطالعات مربوط به عملیات و ساختارهای ذهنی درونی مثل توجه، حافظه و تفکر کنار نهاده شد و حدود ۵۰ سال به دست فراموشی سپرده شد. در سال‌های بعد از دهه ۱۹۵۰ مقولاتی چون توجه، حافظه، بازشناسی الگو، تصاویر ذهنی، سازمان معنایی فرآیندهای زبان، تفکر و دیگر عناوین شناختی که تا پیش از آن مقولاتی خارج از حوزه روان‌شناسی آزمایشی تلقی می‌شدند، اهمیت یافتند. در نهایت، یک رشته مطالعات رسمی با عنوان روان‌شناسی شناختی پدیدار شد که صرفاً به مطالعه شناخت می‌پرداخت، و به عنوان بخشی از انقلاب شناختی دهه ۱۹۶۰ میلادی شناخته می‌شد.

روان‌شناسی شناختی شاخه‌ای از روان‌شناسی است که فرایندهای شناختی مانند ادراک، یادگیری، حافظه، تفکر، زبان و تصمیم‌گیری را مطالعه می‌کند. این شاخه از روان‌شناسی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با تأثیرپذیری از فلسفه، روان‌شناسی رفتاری و روان‌شناسی فیزیولوژیکی به وجود آمد. اندیشمندانی همچون اولریک نیسر، میلر، گالاتر، پریبرام، نیوول، شاو و هربرت سایمون از جمله روان‌شناسان شناختی هستند که راجع به این مسئله به مطالعات فراوانی پرداخته و نظریات جدیدی راجع به مسئله شناخت را مطرح نموده‌اند. این رشته به مرور از فلسفه جدا شد و به عنوان یک رشته مستقل مطرح گردید، در حالی که پیش‌تر علم النفس فلسفی با روان‌شناسی در تعامل تنگاتنگی قرار داشته است. تفکک روان‌شناسی از فلسفه در حدود یک قرن سابقه دارد و وجه تمایز اصلی آن از فلسفه به این مساله بازمی‌گردد که روان‌شناسی شناختی برای مطالعه ذهن از روش‌های تجربی بهره می‌گیرد.

در تحقیق حاضر به دنبال بررسی تطبیقی شناخت از چشم اندازه روان‌شناسی شناختی و حکمت متعالیه هستیم و محورهای مورد تعامل و عرصه‌های تقابل این دو دیدگاه را برجسته خواهیم نمود. مطمئناً هر اندازه از تعامل این دو علم، فهم عمیق‌تری دریافت نماییم، بهتر می‌توانیم این علوم را در جهت منافع طرف‌های دخیل مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم. در حقیقت حکمت متعالیه و روان‌شناسی، می‌توانند منبع الهامی در جهت رشد و بالندگی علمی یکدیگر نسبت به مسائل موردبحث باشند. از این‌رو رویکرد تطبیقی می‌تواند برای هموارسازی این بستر راهگشا باشد و نکات تعاملی و تقابلی این دو را بیش‌ازپیش نمایان سازد. در حقیقت، با استفاده از پژوهش تطبیقی می‌توان جایگاه رویکرد تجربی را در چارچوب حکمت متعالیه مورد پرسش قرارداد و برای کشف حقایق شناختی با بهره بردن از رویکرد متعالیه گام برداشت. همچنین در دوره‌های اخیر با جدا شدن روان‌شناسی از فلسفه و ورود این

شاخه از علم در عرصه واکاوی‌های تجربی و ارائه نظریاتی راجع به مسئله شناخت، به نظر می‌رسد که تحقیقات قابل ملاحظه‌ای راجع به مسئله شناخت صورت گرفته که می‌تواند در بررسی این مسئله راهگشا باشد. از این رو بر اساس موضوع و جایگاه مهمی که این مسئله دارد، درصدد برآمده‌ایم که با بررسی تطبیقی مسئله شناخت از دو منظر حکمت متعالیه و روان‌شناسی شناختی و توجه به نقاط قوت و ضعف هر دو دیدگاه، به دیدگاه جامع‌تر و مناسب‌تر رسیده و از این مسیر کمک ناچیزی به مسئله شناخت به‌ویژه در حوزه فلسفه نماییم.

### مفهوم شناسی

واژه شناخت که تقریباً معادل کلمه معرفت در زبان عربی است، کاربردها و معانی مختلفی دارد و عام‌ترین مفهوم آن، مطلق علم و آگاهی و اطلاع است؛ اما برخی از معانی لغوی شناخت عبارت‌اند از: معرفت، بازشناسی، ادراکات جزئی، علم مطابق با واقع و یقینی و علم حضوری. (ابن منظور، ۱۳۷۵: ماده عرف)

در تعریف اصطلاحی این واژه باید گفت که اولین بار واژه شناخت<sup>۱</sup> توسط سقراط به کار برده شد؛ به طوری که فیلسوفان پس از او تحت تأثیر افکار وی قرار گرفته و آن را به باور صادق موجه<sup>۲</sup> تعریف کرده‌اند؛ اما جان لاک در کتاب رساله‌ای درباره فهم انسان به جای کلمه شناخت از واژه فهم<sup>۳</sup> استفاده کرد و به این لحاظ، معرفت را به معنایی وسیع‌تر از باور صادق موجه دانست؛ زیرا اصطلاح فهم هم تصورات و هم تصدیقات را در برمی‌گیرد. در حالی که واژه شناخت طبق تعریف ذکر

- 
1. knowledge
  2. true justified belief
  3. understanding

شده، شامل تصورات نمی‌شود (طالبی، ۱۳۸۰: ۴۲). همچنین سقراط و افلاطون کلمه علم و شناخت را به معانی مختلفی به کار برده‌اند؛ به طوری که گاهی آن را در مقابل اصطلاح جهل و گاهی خطا و گاهی ظن قرار داده‌اند (طالبی، ۱۳۸۰: ۴۲). از منظر روان‌شناسی شناختی، شناخت به فرایند کسب، سازمان‌دهی و استفاده از معلومات ذهنی اطلاق می‌شود (پورافگاری، ۱۳۸۰: ۲۶۸). فلاول<sup>۱</sup> در تعریف شناخت می‌گوید: «شناخت در روان‌شناسی اشاره به فرایندهای روانی دارد که حاصل ذهن آدمی بوده و منجر به دانستن می‌گردد. این فرایندها شامل یادآوری، ارتباط دادن، طبقه‌بندی کردن، نمادسازی، تجسم، یا تصور، حل مسئله و تخیل و رؤیاپردازی می‌شود.» (به نقل از محسنی، ۱۳۸۲: ۱۷).

از منظر حکمت متعالیه مفهوم علم و شناخت یکی از روشن‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیم محسوب می‌شود و نه تنها نیازمند تعریف نیست، بلکه اساساً تعریف آن منتفی است؛ زیرا مفهوم روشن‌تری از آن وجود ندارد که معرف آن واقع شود. بدین جهت، عبارت‌های به کار رفته در تعریف علم و معرفت را نباید همچون تعریف حقیقی آن دانست، بلکه این تعاریف صرفاً و بیانگر ارائه‌کننده مصداق هستند. (سبحانی، ۱۳۶۳: ۱۶). اگر قرار باشد توضیحی درباره علم و شناخت داده شود، بهتر است بگوییم: «علم عبارت است از حضور خودشی یا صورت جزئی یا مفهوم کلی آن نزد موجود مجرد» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۱/۱۷۴). یا شناخت انعکاس اشیا و پدیده‌های جهان مادی و ویژگی‌های روابط و مناسبات آن‌ها در ذهن انسان است (برومند، ۱۳۵۷: ۲۵).

1. flavell

## شناخت از منظر حکمت صدرایی

### حقیقت شناخت

در فلسفه متعالیه ملاصدرا شناخت و علم فعل نفس محسوب میشود. از این رو، برای ورود به بحث شناخت لازم است ابتدا در مسأله ی نفس و نحوه تکوین آن درنکی انجام شود تا به درک ژرف و دقیقی از دیدگاه ملاصدرا در باره شناخت برسیم.

ملاصدرا نفس را در بدو حدوث امر مجرد و روحانی نمی‌داند، زیرا تعلق نفس مجرد به موجود مادی مانند رحم مستلزم آن خواهد بود که وجود نفس، معطل و بی‌اثر بماند. چراکه در ظرف جنین امکان فعالیت‌های ادراکی و تعقلی برایش وجود ندارد و این برخلاف حکمت بالغه‌ای حاکم بر جریان آفرینش است. به عقیده ملاصدرا نفس جسمانیه الحدوث است؛ یعنی ابتدا ماده جسمانی وجود دارد و نفس به تدریج از همین ماده در اثر حرکت جوهری پدید می‌آید. نطفه از آغاز تقرر در رحم دچار تحول و دگرگونی جوهری و اشتداد وجودی است. ابتدا صورت طبیعی معدنی را کسب می‌کند و در اثر تحول بیشتر، صورت نباتی برایش حاصل می‌شود. در این مرحله ماده جسمانی مستعد دست یافتن به ادراک و احساس است. در گام بعدی این ماده جسمانی که به مرحله نباتیت رسیده است، تحت تاثیر عوامل محیطی و پیرامونی خود و تحریکات آنها، انفعال احساسی پیدامی‌کند، در نتیجه اولین صورت ادراکی بدست می‌آید و این نشانه نخستین ظهور نفس است؛ بدین شیوه، نفس از ماده جسمانی حادث می‌شود. البته در این مرحله نفس عین همان احساس و انفعال است و هیچ گونه جوهریت مستقل ندارد و موجود معینی به شمار نمی‌رود که دارای احساس باشد. در واقع، اینجا اتحاد حاس و محسوس را داریم، به تعبیر دیگر،

نفس احساس کننده و صورت ادراکی محسوس، یک چیزند. جنین با دریافت تحریک‌های خارجی به ادراک‌های حسی بیشتری دست پیدا می‌کند و به مرور جوهر نفس تقویت می‌گردد.

حرکت نفس اتصالی است و در آن جزء جدید بر جزء قبلی افزوده می‌شود و گونه‌ی تراکم ادراکات حسی در آن رخ می‌دهد. در نتیجه‌ی تراکم احساس‌های حسی متصل به هم جوهر نفس شدت و قوت می‌یابد. پس از تولد طفل ادراک‌های حسی او ابعاد جدیدی پیدا می‌کنند و حواس پنجگانه اش فعال می‌شوند. در این اثر فعالیت این حواس صورت‌های ادراکی و حسی بیشتری برای نفس حاصل می‌شود و نفس دچار اشتداد و استکمال می‌گردد. (خرازی، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۷) همین گونه با تراکم ادراکات و نگهداری آن‌ها ادراکات خیالی پدیدار می‌شوند. در گام بعدی نفس آمادگی ادراک معانی جزئی را پیدا می‌کند. تا اینکه به مرحله ادراک معانی کلی و عقل می‌رسد و به لحاظ وجودی به گونه‌ای اشتداد می‌یابد که عقل در او ظهور می‌کند. در مجموع، تلقی ملاصدرا از نفس و نحوه تحقق آن نشان دهنده اهمیت شناخت و ادراک در تفکر وی است و آشکار می‌سازد که هویت نفس توسط شناخت‌های که به تدریج و در طول حیات بدست می‌آورد، رقم می‌خورد. باتوجه به همین تلقی از نفس، ملاصدرا در باره شناخت نیز آراء جدید و بدیعی را مطرح می‌سازد.

در فلسفه اسلامی ادراک یا همان شناخت را چنین تعریف نموده اند: « ادراک حاصل آمدن صورت مدرک در ذات مدرک است.» (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۱۷۹) این تعریف بیان گر نکات مهمی است؛ نخست آنکه علم یک امر وجودی در ما است، یعنی نزد مدرک چیزی پدید می‌آید که قبلاً وجود نداشت. دوم اینکه این امر وجودی



صورتی از شیء بیرونی یا موضوع علم ماست. این تعریف از سوی ملاصدرا به چالش کشیده شده است و او باور دارد، حصول صورت نه شرط لازم شناخت و ادراک است، یعنی در هر علمی به چنین صورتی ضرورت نیست و نه شرط کافی شناخت است، به این معنا که وقوع این صورت در ذهن ما معادل رسیدن به شناخت نیست. (غفای و مازیار، ۱۳۹۵: ۱۱۲)؛ «اگر تعقل عبارت بود از حصول صورت در عاقل، قادر نبودیم به خودمان علم داشته باشیم، اما ما به نحو وجدانی می‌دانیم که می‌توانیم چنین کنیم، بنابراین، تالی این حکم باطل است، در نتیجه مقدم آن نیز باطل است.» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/ ۲۸۸) بدین سان، ملاصدرا شناخت و علم را بربنیادی مبانی فکری، به ویژه علم النفس، خود تعریف می‌کند و آن را «حضور شیء لشیء» میدانند. مراد از حضور نیز احاطه یک شیء بر شیء دیگر است و چنین احاطه ای هنگامی بدست می‌آید که موضوع علم برای مدرک دارای شفافیت و جودی باشد و عالم و معلول به اتحاد و جودی برسند. (غفاری و مازیار، ۱۳۹۵: ۱۱۸) به همین جهت ملاصدرا می‌گوید: «ان الصورت المعقوله بالفعل وجودها فی نفسها و وجودها للعاقل شیء واحد من جهة واحد بلاختلاف» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/ ۳۱۳) البته تعریف علم به «حضور شیء لشیء» شامل علم حضوری و حصولی هر دو می‌شود و نباید گمان برده شود که صرفاً علم حضوری را دربرمیگیرد، زیرا مطابق دیدگاه صدرا معلوم بالذات، خود علم است، یعنی واقعیت علم خود به خود و بی واسطه معلوم است، یعنی معلوم بالذات است و صورت ذهنی معلوم به واسطه واقعیت علم معلوم است، پس معلوم بالعرض است، همانگونه که واقعیت خارجی معلوم معلوم بالعرض است. (عبودیت، ۱۳۹۴: ۲/ ۶۶؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۲۶) بنابراین، ملاصدرا علم را خود شیء

حاضر نزد مدرک می‌داند. از آنجا که تنها امر مجرد می‌تواند از چنین حضوری برخوردار باشد و نزد مدرک تحقق یابد، بنابراین، علم خود وجود امر مجرد یا نحوه وجود آن است: «انّ العلم عبارة عن وجود شیء مجرد.» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/۲۸۶) یا «العلم عبارت عن نحو وجود امر مجرد عن المادة» (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۹۴) از طرفی، ملاصدرا مجردات را در سه مرتبه قرار می‌دهد؛ مجردات حسی، خیالی و عقلی. پس، علم حضوری و حصولی نیز که ضرورتاً عین معلوم بالذات است، یعنی همان خود مجردات مذکور یا نحوه وجود آنهاست، یا حسی است یا خیالی و یا عقلی. (عبودیت، ۱۳۹۴: ۲/۳۴-۳۵)

بدین سان، ملاصدرا شناخت را حضور میدانند و مراد از حضور نیز اتحاد عالم و معلوم است. البته از آنجا که تحقق اتحاد وجودی میان دو شیء مادی منطقی منتفی است و هر کدام دارای تعینات و ویژگی‌های خاص خود است، لذا اتحاد مدرک و مدرک نمی‌تواند به معنای اتحاد ما با اشیاء مورد ادراک و شناخت مان باشد، بلکه مدرک حقیقی باید یک امر مجرد از ماده و تعینات مادی باشد. بنابراین، لازمه اتحادی وجودی مدرک و مدرک آنست که هر دو امر مجرد و غیر مادی باشند و با اتحاد این دو امر مجرد شناخت و علم تحقق پیدا می‌کند: «در حصول علم و وجود آن برای عالم تردیدی نیست، اما این حصول هر گونه حصولی نیست، بلکه حصول امر مجرد از ماده است و به اینگونه حصول «حضور» می‌گوییم. پس حضور شیء برای شیء دیگر حصول آن شیء نزد دیگری است، به گونه‌ای که دارای فعلیت و غیر متعلق به ماده باشد. و شرط اینکه این علم برای عالم حضور یابد، آن است که عالم نیز باید موجود تام و دارای فعلیت فی نفسه باشد، پس علم حصول امر مجرد از ماده برای

امر مجرد است یا اگر خواستی بگو، حضور شیء نزد شیء دیگر است.» (طباطبایی، ۱۴۰۴ق: ۲۴۰-۲۳۹) ملاصدرا خود نیز در مورد تعقل چنین می‌گوید: «ان التعقل هو نفس حضور شیء» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/۲۳۰)

هرچند، برای حصول شناخت دو روش متفاوت حضوری و حصولی وجود دارد، اما با دقت عقلی آشکار می‌گردد که علم حصولی نیز به نحوی به علم حضور و حضور مدرک نزد مدرک بازگشت دارد. چنانکه بیان شد، محکی خارجی معلوم بالعرض است و باتوجه به نظریه انشاء، دادهای حواس و اعیان خارجی اصولاً در حد علت معد مطرح می‌شود و معلوم بالذات توسط خود نفس جعل و انشاء می‌گردد. در علم حضوری علم و معلوم یک واقعیت است و با هم متحدند. اما در علم حصولی این دو ضرورتاً دو واقعیت مغایرند، البته دو واقعیت مرتبط به یکدیگر، زیرا علم باید بر معلوم منطبق باشد. در واقع، انطباق مقوم این نوع علم است. (عبودیت، ۱۳۹۴: ۲/۵۱) علم حضوری از ویژگی‌های بی واسطگی، عاری بودن از تصور و تصدیق، خطاناپذیر بودن و انتقال ناپذیری برخوردار است، اما در علم حصولی وساطت عنصر قوام بخش شناخته می‌شود و بحث تصور و تصدیق، خطا پذیر بودن و قابل انتقال بودن به غیر در دریافت‌های حصولی پذیرفته شده اند.

### ویژگی‌های شناخت

۱. یکی از ویژگی‌های شناخت نزد ملاصدرا تجرد آنست، اما تجرد دو گونه است؛ تجرد عقلی و تجرد مثالی. موجود مثالی ذاتاً مجرد است اما آثار مادی نظیر شکل، وضع، اندازه و رنگ را دارد. ملاصدرا تجردی ضروری و عام نفس را تجرد مثالی می‌داند نه عقلی. چون تعداد کمی از افراد انسانی بر درک صور عقلی کلی توانا

می شوند و در نتیجه به مجرد عقلی می رسند. بنابراین، اکثر مردم فاقد مجرد عقلی اند، بلکه صرفاً تجردی مثالی دارند. در مجموع، ملاصدرا قوای حیوانی نفس، به جز قوه محرکه ی فاعله، همه مجرد مثالی می داند. (عبودیت، ۱۳۹۸: ۲۰۰) مجموع این قوا بدن مثالی را تشکیل می دهند.

۲. ویژگی دیگر شناخت نزد ملاصدرا آنست که علم و شناخت یک امر صدوری است نه حلولی و محصول انتزاع و تجرید صورت از عوارض مادی آن؛ زیرا وی انسان را برای داشتن قدرت خلاقیت به خداوند تشبیه می کند و می گوید صورتهایی که در ذهن انسان به وجود می آیند از بیرون در آن وارد نشده اند و حلول نکرده اند، بلکه در آن کارگاه تولید و صادر شده اند. نفس انسان پس از توجه و علم حضوری به صورتی که در حواس انطباع یافته اند، با خلاقیت خود از روی آن صور ماهیت عین خارجی رابازسازی میکند، یعنی نفس علاوه بر علم به صور موجود در قوای مدرکه، خودبا نیروی خلاقیت که دارد روی آن صور کار نموده و به آنها نوعی وجود می بخشد. مرحوم آخوند می گوید: «ان الله تعالی قد خلق النفس الانسانية بحيث يكون لها اقتدار على ايجاد صور الاشياء المجردة والمادية... و ذلك لان الباري تعالی... خلق النفس الانسانية مثالا لذاته و صفاتا و افعالا ليكون معرفتها مرعاة لمعرفة... و جعلها ذات مملكة شبيهة بمملكة بارئها، يخلق ما يشاء و يختار لما يريد...». (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۶۴-۲۶۵)

۳. ویژگی دیگر شناخت آنست که علم از سنخ وجود است نه ماهیت و نه اینکه علم عرض و ذهن و نفس معروض باشد، بلکه علم از وجود و ذات عالم جدا نیست، لذا معلوم بالذات همان صورتی مباحثند که برای نفس حاصل شده اند نه آن موجود خارجی، بلکه موجود خارجی معلوم بالعرض است و معلوم حقیقی انسان محسوب

نمی‌شود و انتساب آن به نفس مجازی است: «ان صور هذه الاشياء عند تصور نفس اياها فی صقع من ملکوت النفس من غیر حولول فیها.» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۰۸/۱)

۴. مرحوم آخوند نه تنها علم را یک امر وجودی دانسته بلکه آن را مساوق با وجود و هستی می‌داند و در واقع می‌توان گفت: «مساوقت علم و وجود و اینکه هر جا وجود هست علم هست از محکّمات کلام صدر المتألّهین است ... بنابراین اگر در باب علم می‌فرمایند که در وجودات مادی علم و آگاهی راه ندارد مقصود این است که علم قوی راه ندارد و به قدری علم در آنها ضعیف است که نمی‌توان نام علم بر آن نهاد نه اینکه اصلاً در آنجا علم نیست.» (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۸/۶)

علت ضعف علم و آگاهی در موجودات مادی ضعف وجودی آنهاست؛ زیرا آنها نه تنها به غیر خود آگاه نیستند، بلکه آگاهی شان به خودشان نیز بسیار ضعیف است. علت این امر این است که اجزای یک جسم مادی از یکدیگر غایب هستند، چون یک موجود مادی قابل انقسام به صدر و ذیل و گذشته و آینده و ... است؛ یعنی تمام اجزائی که می‌توان برای آن موجود مادی فرض کرد از یکدیگر جدا و غایب اند. و از آنجا که این اجزا به سوی بی‌نهایت قابل تقسیم اند و از این جهت حد یقف ندارند، لذا يك غیبت فراگیر و سراسری، تمام وجود مادی را در بر می‌گیرد بنابراین هیچ موجودی مادی پیش خود و برای خود حضور ندارد. از دیگر سو، پر واضح است که حضور شیء برای شیء دیگر فرع حضور لِنفسه آن شیء است. مثلاً، «الف» در صورتی می‌تواند برای «ب» حضور داشته باشد که اولاً حضور لِنفسه و برای خود داشته باشد. و همان طور که گذشت هر شیء مادی به علت پراکندگی اجزایش برای خود حاضر نیست، لذا شیء مادی در نزد غیر خود نیز نمی‌تواند حضور یابد. و سایر

اشیاء هم نمی‌توانند نزد شیء مادی حاضر باشند تا شیء مادی به آنها آگاهی پیدا کند.  
(شیرازی، ۱۹۸۱: ۶/ ۱۵۰)

زیرا علم متفرع بر حضور است و حضور فرع وجود جمعی است و چون وجود شیء مادی پراکنده و از هم دیگر غایب اند، لذا برای خود و دیگران حضور ندارد و از همین جهت نه به موجود مادی عالم می‌گوییم و نه به آن ماده‌ای که این صورت را در بر گرفته عالم می‌گوییم؛ زیرا صورت آن وجود جمعی نیست و حضوری ندارد. پس نه علم است و نه معلوم و آن ماده‌ای که این صورت در او حاصل شده است نیز عالم نخواهد بود. با وجود تمام این مسائل، حقیقت هستی همان حقیقت علم است هر جا هستی هست شهود و جمع و حضور نیز هست. موجودات مادی نیز برای خود حضور دارند ولی چون وجودشان در نهایت ضعف است لذا حضورشان نیز در نهایت ضعف است، در نتیجه علم و آگاهی آنها نیز در نهایت ضعف خواهد بود.  
(جوادی آملی، ۱۳۷۲، بخش ۳: ۶/ ۱۸-۱۹)

### مکانیزم حصول شناخت

روند شکل‌گیری شناخت را از منظر ملاصدرا می‌توان به سه مرحله تقسیم نمود؛ مرحله احساس، مرحله تخیل و مرحله تعقل. این نوع تقسیم بندی در حوزه ادراکات انسان به تناسب عوالم سه گانه طبیعت، مثال و عقل شکل گرفته است. و هر قوای شناختی از منظر صدرا در حقیقت وظیفه درک نمودن یکی از این عوالم را به عهده دارد.

شناخت حسی: ملاصدرا حواس ظاهری را به مثابه دریچه‌های می‌داند که ادراک از آنها آغاز می‌شود و به نحوی این حواس چونان روزنه‌های گشوده به جهان خارج عمل می‌کنند و زمینه ظهور و پدیدار شدن امور بیرونی را در ساحت وجود انسانی

فراهم می‌سازند. ملاصدرا آن‌ها را چنین برمی‌شمارد: بساوایی، چشایی، بویایی، شنوایی و بینایی. احساس آغازگاه ادراک است و دریچه‌های حواس ظاهری مبدا و منشا پیدایش ادراک می‌باشد. (شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۰۳-۳۰۴) پس حس صورت را از ماده با عوارض مادی و با ایجاد نسبت بین صورت و ماده اخذ می‌کند؛ هنگامی که این نسبت نابود شود، اخذ نیز باطل می‌گردد. بدین سان، ادراک حسی یا احساس عبارت است از حضور صورت هر امر جزئی مادی و دارای اعراض نزد ادراک کننده ولی بدون ماده و جسمانیت حسی. احساس ادراک امر مادی است که در نزد ادراک کننده با همان ویژگی‌ها و خصوصیات محسوسش، نظیر این و متی، حاضر شده باشد، لکن آنچه نزد ادراک کننده حاضر می‌شود، صورتی از آن شیء محسوس است نه خود آن. در واقع، در ادراک حس ظاهر سه شرط وجود دارد: ۱- حضور ماده ۲- پیچیده شدن این ادراک با لواحق و عوارض ماده ۳- جزئی بودن مدرک. بنابراین، ملاصدرا شناخت حسی را به حضور شیء مدرک نزد مدرک تعریف می‌کند. (شیرازی، ۱۳۹۳: ۲/۳۹۳) وی در تعریفی دیگر شناخت حسی را تأثیرپذیری قوای حسی از موثر جسمانی (امر محسوس خارجی) قلمداد می‌کند و خود اشیاء اثرگذار را امور محسوس یا محسوس بالعرض می‌نامد. (عبودیت، ۱۳۹۴: ۱۶۲/۳). بنابراین، باید در احساس کننده، اثری از محسوس پیدا شود، زیرا مادامی که در احساس کننده اثری از احساس پیدا نشود، حالت بالفعل احساس کننده با حالت بالقوه اش یکسان خواهند بود، یعنی حالت بالقوه او به بالفعل تبدیل نخواهد شد. اما در صورتی حصول اثر، باید آن اثر محسوس با احساس کننده تناسب داشته باشد، یعنی از نظر نوع وجود همسان باشند؛ زیرا اگر اثر محسوس متناسب با احساس کننده نباشد، احساس حاصل

نخواهد شد. بنابراین باید آنچه در حس حاصل می‌شود صورتی باشد مجرد از ماده لکن تجردی که در این مرحله تجرد کامل نیست. بنابراین، از نظر ملاصدرا علم در هر مرتبه‌ای که حاصل شود، مجرد از ماده است، لذا صور حسی نیز مجردند.

ملاصدرا صورت‌های حاصل از این آلات را محصول انشاء نفس انسان قلمداد میکند و در حقیقت نفس را سازنده این صور می‌داند. نفس نسبت به آن‌ها اضافه اشراقیه دارد. این قوا از منظر صدرا تنها نقش اعدادی دارند و حتی در شناخت حسی نیز نفس نقش اصلی را به عهده دارد. در واقع، ادراک فعل نفس است و از طریق آن نفس صورت محسوس را خلق می‌کند. هرچند، ملاصدرا انطباق صور حسی را رد نمی‌کند، اما صورت محسوس مدرک ما همان صورت منطبعه نیست، بلکه انطباق علت معده است و زمینه‌ی ایجاد این صور توسط نفس را فراهم می‌سازد. پس وقتی ما چیزی را می‌بوییم، می‌بینیم و... در واقع، محصول نفس خودماست که براساس اطلاعات منطبعه در قوای ادراکی ما انشاء شده است. ملاصدرا در خصوص انشاء بینایی چنین می‌گوید: « بینایی حاصل انشاء صورتی مشابه با شیء خارجی از عالم ملکوت نفس بواسطه قدرت خداوند است. این صورت مجرد از ماده خارجی است و نزد نفس مدرک حاضر است و وابستگی این صورت به مدرک همچون وابستگی فعل به فاعل است و نه همچون قیام مقبول به قابل. » (شیرازی، ۱۹۸۱: ۸ / ۱۸۰-۱۷۹)

ملاصدرا انطباق مادی را یک امر لازم و معد میدانند: « ادراکات این گونه بدست می‌آیند که از واهب صورت نوری ادراکی دیگری بر نفس افزوده شود تا به واسطه آن ادراک و آگاهی حاصل گردد، پس حس کننده واقعی و حس شوند واقعی آن است، اما صورتی که در ماده موجود است {صورت منطبعه} نه حس کننده است و نه حس



شونده، بلکه این صورت جزء علل معدّ فیضان آن صورت با تحقق شرایط آن است.»  
(شیرازی، ۱۹۸۱: ۸/ ۱۸۱؛ همو، ۱۳۹۲: ۱۸۹)

شناخت خیالی: ادراک خیالی تفاوت ماهوی با ادراک حسی ندارد، چون در ادراک خیالی نیز صورت محسوس که ضرورتاً جزئی است و دائماً با عوارض محسوس همراه است، در ذهن شکل می‌گیرد. هرچند، در ادراک خیالی مانند ادراک حسی، لازم نیست که وضع خاصی میان مدرک و مدرک برقرار باشد، زیرا خیال میتواند بدون وجود شیء مدرک صورت خیالی را انشاء کند. ملاصدرا خیال را مجرد می‌داند و باور دارد این قوه از صور محسوس دریافت خیالی بدست می‌دهد. (شیرازی، ۱۳۸۶: ۲/ ۵۰۷-۵۰۶)

شناخت عقلی: تعقل عبارت است از ادراک شیء از حیث ماهیت و حدّ آن. درواقع، صورت عقلی براساس صورت خیالی در نفس ایجاد می‌شود و به آن معقول اول اطلاق می‌گردد. ادراک عقلی به لحاظ ماهوی با دو گونه پیشین متفاوت است، چون در آن هیچ صورت محسوسی وجود ندارد و صورت عقلی فاقد هر گونه امر محسوس نظیر رنگ، بو، شکل و... است. صورت عقلی اساساً تصویری از شیء نیست، بلکه تصور ما از آن است. درواقع، صورت معقول از سنخ مفهوم است و مفاهیم کلی هستند. (غفاری و مازیار، ۱۳۹۵: ۲۰۱ و ۲۰۳) البته باید توجه داشت که براساس دیدگاه ملاصدرا نفس انسان، هرچند، صور حسی و خیالی را از همان ابتدا ابداع و خلق میکند، اما نسبت به صور عقلی از چنین قدرتی بهره مند نیست، چون ضعیف است و نمی‌تواند آنها را خلق نماید، در نتیجه مانند کسی است که شئی را از دور می‌بیند.» و اما حال النفس بالقیاس الی الصور العقلیه من الانواع المتاصله فهی

بمجرد اضافه اشراقیه تحصیل لها الی ذوات عقلیه نوریه واقعہ فی عالم الابداع... و الحاصل ان النفس عند ادراكها للمعقولات الكيه تشاهد ذواتا عقلیه مجردة..» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۸۸-۲۹۰) نفس به تدریج و با ممارست در سلوک عقلی قوت می‌گیرد، در نتیجه در این عرصه نیز به خلاقیت دست می‌یابد. بنابراین، ملاصدرا نحوه ادراک صورت عقلی را براساس تکامل نفس متفاوت میدانند. در آغاز تکامل نفس، صورت عقلی از عقول مفارقه مشاهده می‌شود و در اواسط استکمال نفس، با آنها متحد گشته و آنها را به گونه واضح تر و قوی تر تعقل می‌کند، اما سرانجام نفس به مرحله‌ای از استکمال دست پیدامی‌کند که قادر می‌گردد صور عقلی را در صقع ذات خود انشاء کند. نفس با ایجاد این صور، در گام دیگر از معقولات اول معانی و مفاهیم دیگری استنباط می‌کند که به آنها معقولات ثانیه اطلاق می‌گردد. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/ ۳۶۲-۳۶۱)

### ابزارهای شناخت

در فلسفه اسلامی نفس زمینی به سه نوع نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی تقسیم می‌شود. ویژگی نفس نباتی تغذیه، رشد و تولیدمثل است. ویژگی نفس حیوانی علاوه بر موارد مذکور ادراک جزئیات و حرکت ارادی است. (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۲-۱۳) بر این اساس تمام حواس پنجگانه و قوای باطنی (حس مشترک، قوه مصوره، قوه متخیله، قوه متوهمه، قوه حافظه) در حیطة نفس حیوانی قرار می‌گیرند. عملکرد این قوا بدین قرار است که تمام صور پدیداری در حواس پنجگانه در حس مشترک انبار می‌شوند و قوه مصوره وظیفه حفظ آنان را عهده‌دار است و از طرف متخیله عمل ترکیب و جداسازی این صور از همدیگر اجرا می‌گردد و سرانجام قوه

متوهمه از این صور معانی نامحسوس جزئی را در یافت می‌کند که توسط حافظه نگهداری می‌شوند. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱۷-۲۳) اما نفس انسانی، علاوه بر تمام ویژگی‌های نفس نباتی و حیوانی، مدرک کلیات نیز هست و استنباط صنایع و تمییز نیک و بد و زشت و زیبا از یکدیگر را به انجام می‌رساند. (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱۳)

بنابراین، نفس انسانی قوای ویژه خود را نیز دارد که همان عقل نظری و عقل عملی است؛ عقل نظری مبدا انفعال نفس از عقل فعال برای دریافت و قبول معقولات است و دارای مرحله عقل هیولانی، بالمکه، بالفعل و عقل مستفاد است. عقل عملی مبدا فعل است نه انفعال. نفس انسانی توسط عقل عملی بدن را به کارهای وامی دارد. (عبودیت، ۱۳۸۷: ۳/۱۶۲) به همین جهت نفس در مقام فعل مادی است، چون نفس برخلاف دیگر موجودات مجرد، با جسم خاص که همان بدنش است، مرتبط می‌باشد و از اعضای بدن برای انجام دادن کارهای خود استفاده می‌کند.

از نظر ملاصدرا همه قوا و استعدادها که نفس در مسیر حرکت جوهری خود بدست آورده است، به گونه وحدت یافته در او حضور دارند؛ «النفس فی وحدتها کل القوی». به تعبیر دیگر، نفس در کارکردهای تک تک قوا حضور دارد. پس در انسان یک هویت واحد وجود دارد که از شئون مختلف برخوردار است و کارهای گوناگون انجام می‌دهد. در نتیجه نفس انسان در تمام مراتب خود یک حقیقت واحد است و با قوای خود متحد می‌باشد. (معلمی، ۱۳۹۶: ۲۶۱) البته وحدت نفس و قوا به معنای نفی قوا نیست و بدین معنا نمی‌باشد که عملاً قوا باطل می‌شوند و دیگر کارکرد ندارند، بلکه قوا همچنان نقش اساسی دارند و نفس و قوا در خارج کثرت دارند: «فهمه هی الوجوه الکلیه فی بیان ان النفس کلّ القوی و لیس فی ذلک ابطال القوی» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۸/۲۲۶) پس قوای نفس با خود نفس مغایر هستند اما مابین هم نیستند.

## شناخت در روان‌شناسی شناختی

### حقیقت شناخت

روانشناسی شناختی به مطالعه فرآیندهای ذهنی مانند ادراک، توجه، حافظه، تفکر، زبان و حل مساله می‌پردازد و به بیان دقیقتر «روانشناسی شناختی شاخه‌ای از روانشناسی است که به مطالعه علمی ذهن می‌پردازد.» (Nick Braisby and Angus Gellatly, 2005: p2) روانشناسان شناختی از مدل‌های پردازش اطلاعات برای توصیف نحوه عملکرد ذهن استفاده می‌کنند. این مدل‌ها فرض می‌کنند که ذهن مانند یک کامپیوتر عمل می‌کند و اطلاعات را از طریق مراحل مختلف پردازش می‌کند. بنابراین، در روانشناسی شناختی شناخت یک فرآیند ذهنی پیچیده است که شامل ادراک، توجه، حافظه، تفکر، زبان و حل مسئله می‌شود. روانشناسی شناختی به مطالعه این فرآیندها می‌پردازد و به دنبال درک نحوه عملکرد آنها و نحوه تأثیر آنها بر رفتار انسان است. البته وقتی گفته می‌شود: «روانشناسی شناختی مطالعه علمی ذهن است»، معمولاً منظور «ذهن‌های انسان سالم» است. این بدان معناست که روانشناسی شناختی به مطالعه فرآیندهای ذهنی در افرادی می‌پردازد که از نظر عقلی سالم هستند و اختلالات روانی ندارند. بدین سان، روانشناسی شناختی به مطالعه فرآیندهای ذهنی مانند ادراک، توجه، حافظه، تفکر، زبان و حل مسئله می‌پردازد و فرض اینست که چنین فرآیندهای در همه افراد سالم یکسان هستند، اما ممکن است در افراد مبتلا به اختلالات روانی متفاوت باشند. برخی در تعریف این شاخه از روانشناسی گفته اند: «روانشناسی شناختی شاخه‌ای از روانشناسی است که به مطالعه نحوه تفکر افراد می‌پردازد» (textbook of the Canyons coolege, without history: p7)

یعنی این روان‌شناسی تلاش دارد، با مطالعه تعاملات میان تفکر، احساسات،

خلاقیت، زبان و حل مسئله انسان، علاوه بر سایر فرایندهای شناختی، توضیح دهد که ما چگونه و چرا به شیوه‌ای خاص فکر می‌کنیم. روانشناسان شناختی به تعیین و اندازه‌گیری انواع مختلف هوش، دلیل اینکه برخی از افراد در حل مسئله بهتر از دیگران هستند و چگونگی تأثیر هوش هیجانی بر موفقیت در محل کار، در میان انبوهی از موضوعات دیگر، می‌پردازند. آنها همچنین گاهی اوقات بر این تمرکز می‌کنند که چگونه ما افکار و اطلاعات جمع‌آوری شده از محیط خود را به دسته‌های معناداری از تفکر سازماندهی می‌کنیم.» (textbook of the Canyons coolege, without history: p7)

بنابراین، در روان‌شناسی شناختی پردازش اطلاعات حیاتی‌ترین فعالیت انسان دانسته می‌شود و وظیفه اصلی ذهن انسان جستجو، کسب، ذخیره‌سازی، حفظ و استفاده از اطلاعات درباره جهان است. (ستنرگ و اسمیت، ۱۹۸۸: ۱۷). مسئله شناخت در روان‌شناسی شناختی بر اساس رویکرد فرایندهای ذهنی تحلیل و ارزیابی می‌شود. بر اساس دیدگاه روان‌شناسان، انسان در برابر رویدادهای بیرونی منفعل نیست، بلکه به وسیله فرایندهای ذهنی و مکانیسم سیستم‌های عصبی، اطلاعات دریافتی از محیط را دچار دگرگونی، تغییر و تحول می‌کند تا بازنمایی مناسب از آن‌ها را در ذهن خویش ایجاد کند. شناخت از منظر روان‌شناسی به مثابه یک فرایند است که عامل کارآمدی ذهن، امکان اکتساب، ذخیره و بازیابی اطلاعات است. (خزازی و دولتی، ۱۳۸۸: ۵). بر اساس دیدگاه روان‌شناسی شناختی، شناخت یک شبکه‌ی به هم پیوسته و مرتبط با فرایندها است که اطلاعات را به صورت نظام‌مند پردازش و امکان حصول آن را در انسان ایجاد می‌کند. برای تحلیل و بررسی مسئله شناخت در روان‌شناسی نباید از این نکته غافل ماند که مبنای روش پژوهشی در روان‌شناسی بر

پایه علوم تجربی است و بحث از شناخت تحت عنوان ادراک حسی و بر اساس دستاوردهای علوم تجربی و به‌خصوص فیزیولوژیکی مطرح می‌شود.

وقتی روانشناسان شناختی در مورد ادراک صحبت می‌کنند، معمولاً به فرآیندهای شناختی پایه‌ای اشاره می‌کنند که اطلاعات حسی را تجزیه و تحلیل می‌کنند. ادراک فرآیندی است که ما از طریق آن اطلاعات حسی را دریافت می‌کنیم، آنها را پردازش می‌کنیم و آنها را به یک تجربه آگاهانه تبدیل می‌کنیم. این فرآیند شامل بسیاری از فرآیندهای مختلف است، از جمله: انتخاب: ما فقط می‌توانیم مقدار محدودی از اطلاعات حسی را در هر زمان پردازش کنیم، بنابراین باید انتخاب کنیم که به چه چیزی توجه کنیم. محققان اولیه معتقد بودند که توجه حیاتی است، زیرا مغز فقط می‌تواند با یک سیگنال در یک زمان کار کند. یک سیگنال "برنده" باید از میان رقبا انتخاب شود. اگرچه ما ممکن است در اصل قادر به درک بسیاری از چیزها در یک زمان باشیم، اما در موقعیت‌هایی وجود دارد که تلاش برای انجام بیش از یک کار بی‌ثمر خواهد بود. به عنوان مثال جمع‌آوری میوه را در نظر بگیرید. وقتی به بوته‌ای از توت‌ها نگاه می‌کنیم، باید توجه خود را به یکی در یک زمان متمرکز کنیم، زیرا اینطور است که آنها رشد می‌کنند. (Nick Braisby and Angus Gellatly, 2005: 65) سازماندهی: ما اطلاعات حسی را به صورت معناداری سازماندهی می‌کنیم تا بتوانیم آنها را درک کنیم. تفسیر: ما اطلاعات حسی را با استفاده از دانش و انتظارات خود تفسیر می‌کنیم. ادراک یک فرآیند فعال است. این بدان معناست که ما به طور مداوم در حال پردازش اطلاعات حسی هستیم و آنها را با توجه به دانش و انتظارات خود تفسیر می‌کنیم. این فرآیند به ما امکان می‌دهد تا محیط اطراف خود را درک کنیم و با آن تعامل داشته باشیم. (Nick Braisby and Angus Gellatly, 2005: 73)

فرایند ادراک حسی توسط محرک‌های فیزیکی و شیمیایی محیط انسان آغاز

می‌گردد. همچنین این فرایند با چگونگی واکنش موجود زنده و تحلیل و تفسیر روانی که موجب سازش آن با محیط انسان می‌شود، خاتمه می‌یابد. حسی که به ما امکان می‌دهد موقعیت اندام‌های بدن را نسبت به اندام‌های مجاور آن احساس کنیم، حس عمقی (proprioception) نامیده می‌شود. این حس توسط سلول‌های عصبی که در عضلات و مفاصل قرار دارند، ایجاد می‌شود. این سلول‌های عصبی اطلاعات را در مورد موقعیت و حرکت اندام‌ها به مغز ارسال می‌کنند. مغز این اطلاعات را پردازش می‌کند و به ما امکان می‌دهد تا بفهمیم که بدن ما در فضا کجا قرار دارد. (Nick Braisby and Angus Gellatly, 2005: 40) بر اساس مطالعات تجربی توسط علم روان‌شناسی، هر موجود زنده‌ای دارای دستگاه‌های گیرنده‌ای است که به یاری آن‌ها امکان دریافت اطلاعات درباره تغییرات و دگرگونی‌های محیط خارج یا داخل را دارد. که بر اساس این اطلاعات توانایی اتخاذ واکنش مناسب در برابر محیط خارجی را دارد و می‌تواند خویش را در مقابل آن یاری رساند.

بر اساس تحقیقات تجربی، در انسان نظام پیچیده عصبی وجود دارد که این سیستم از تعداد بسیار فراوانی سلول‌های عصبی به وجود آمده است. کارآمدی این سیستم عصبی در جهت اتخاذ واکنش و رفتار مناسب برای انسان لازم و ضروری است. همچنین طراحی کامپیوترهای با سرعت بالا نیز باعث ایجاد جنبش جدیدی در بررسی مسئله شناخت در روان‌شناسی شناختی شد. بر اساس این رویداد اولاً کامپیوتر به‌عنوان الگوی پردازش اطلاعات در ذهن انسان عمل می‌کند و ثانیاً این وسیله با شبیه‌سازی فکر انسان، در آزمایش نظریه‌های شناختی مورد استفاده و تحلیل قرار می‌گیرد. ثالثاً مطالعه هوش مصنوعی برای روان‌شناسان شناختی در جهت

ارزیابی شناخت انسانی الهام بخش گردیده است. علاوه بر آن، رشد علمی چون زبان‌شناسی و نظریه اطلاعات در حوزه ریاضیات نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبوده است (hayes. 1986: 43). در نتیجه تمام نگاه علم روان‌شناسی شناختی به شناخت همچون یک نوع فرایند ذهنی است و بر اساس آن مورد تبیین و حقیقت‌یابی قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، روان‌شناس شناختی، شناخت را به عنوان یک فرایند کسب، سازمان‌دهی و استفاده از معلومات ذهنی تعریف می‌کند. (پورافکاری، ۱۳۸۰: ۲۶۸) در روان‌شناسی شناخت به عنوان یک فرایند روانی لحاظ می‌شود و این فرایند محصول ذهن آدمی است. حاصل این فرایند آگاهی و دانا شدن انسان است. این فرایند شامل یادآوری، ارتباط دادن، طبقه‌بندی کردن، نمادسازی، تجسم، یا تصور، حل مسئله و تخیل، و روی‌پردازی است که قوام بخش ساحت شناخت در روان‌شناسی هستند. (محسنی، ۱۳۸۲: ۱۷) از سوی دیگر در روان‌شناسی جدید شناخت جزء عالی‌ترین سطح پردازش اطلاعات محسوب می‌شود. (شجاعی، ۱۳۸۶: ۸۴).

روان‌شناسی شناختی از دو روش مطالعاتی متفاوت بهره می‌گیرد و هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارد. یکی از روش‌های مطالعاتی روش درون‌نگری است که از آن به عنوان مشاهده مستقیم فرایندهای ذهنی خویشتن یاد می‌کنند. روش دیگری که علم روان‌شناسی بر اساس آن به تحقیق و بررسی ابعاد شناختی انسان می‌پردازد، روش تجربی است. این روش به وسیله مشاهده، مصاحبه، پرسشنامه به دست می‌آید. البته در دوره‌های آغازین علم روان‌شناسی، روش درون‌نگری برجسته‌ترین روش در این شاخه از علم محسوب می‌شده است و مورد توجه ویژه روان‌شناسان بوده است. اما بعداً تحت تأثیر رویکردهای جدید روش تجربی بیشتر جلب



توجه نمود، لذا فرایندهای روانی انسان بیشتر بر اساس مسائل تجربی و باتوجه به رفتار انسان‌ها مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد. به اعتراف عالمان این علم، یکی از دلایل مهم و عمده تغییر رویکرد در روش مطالعاتی، غیر قابل اعتماد بودن احساسات و ادراکات شهودی و درونی انسان بوده است.

### ویژگی‌های شناخت

۱. یکی از ویژگی‌های مهم شناخت، فعال بودن آن است. این بدان معناست که ما دائماً در حال پردازش اطلاعات و تشکیل باورها هستیم. این پردازش اطلاعات تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند پیشینه فرهنگی، تجربه شخصی و سوگیری‌های شناختی قرار دارد.

۲. روان‌شناسی شناختی شناخت را یک فرایند کاملاً مادی میداند و روی تحلیل مغز و فرایندهای فیزیکی متمرکز است. به همین جهت از روش تجربی و مطالعات علمی برای پیشبرد آن استفاده می‌کند.

۳. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم شناخت قابل تغییر بودن آن است. این بدان معناست که ما می‌توانیم نحوه پردازش اطلاعات و تشکیل باورهای خود را تغییر دهیم. این تغییر می‌تواند از طریق یادگیری، تجربه و تمرین حاصل شود.

۴. شناخت یک فرایند پیچیده است که شامل بسیاری از فرایندهای مختلف مانند ادراک، توجه، حافظه، تفکر، زبان و حل مسئله می‌شود. روانشناسی شناختی به درک نحوه عملکرد شناخت و نحوه تأثیر آن بر رفتار ما کمک می‌کند. این دانش می‌تواند برای بهبود عملکرد تحصیلی و شغلی ما، درمان اختلالات روانی و حتی بهبود روابط ما با دیگران استفاده شود.

## ابزار شناخت

در روان شناسی شناختی حواس پنجگانه در انتقال صورت‌ها به ذهن و سیستم عصبی نقش زمینه ساز ایفا می‌کنند. بعد از انتقال صور به ذهن انسان و باتوجه به کنش‌های شیمیایی و روند فیزیولوژیکی که روی آنها اعمال می‌گردد، این صورت‌ها می‌توانند به صورت‌های خیالی تبدیل شوند. روان شناسی جدید برای اینکه انسان توانایی ارتباطی با محیط و تطبیق سازی خویش با محیط را براساس حس‌ها و یا در واقع، گیرنده‌ها در انسان تبیین میکند و این گیرنده‌ها عامل تعامل او با محیط می‌داند. این حس‌ها که به عنوان ابزار برای شناخت محیط، در انسان تعبیه شده اند، عبارتند از: گیرنده‌های حرارتی، گیرنده‌های مکانیکی، گیرنده‌های شیمیایی، گیرنده‌های اسمزی. این گیرنده‌ها در سرتاسر بدن انسان قرار داده شده اند و به انسان توانایی ادراک و احساس را اعطا می‌کنند. در صورت بروز اختلال در گیرنده‌ها، روند احساس و ادراک انسان مختل می‌گردد. (قلی زاده، ۱۳۸۱: ۳۲۳)

## میکانیزم حصول شناخت

بر اساس دیدگاه روان شناسی شناختی فرایند شناخت در محورهای احساس، آستانه‌ها، بینایی، شنوایی، حس‌های پوستی دستگاه دهلیزی، حس‌های شیمیایی، توجه، ادراک، تفکر، تصمیم گیری، حل مسئله، زبان و حافظه قابل بحث و بررسی است و هر کدام برای شکل گیری شناخت انسان لازم و ضروری است. بر اساس این نوع نگاه یادگیری انسان از طریق گیرنده‌های حسی مختلف با نام احساس شروع می‌شود. نوزاد ابتدا از طریق حواس، با دنیای پیرامون خویش ارتباط برقرار می‌نماید و بعد از یادگیری‌ها و تجارب حسی، تکامل لازم را پیدا می‌کند. سیستم حسی مرکب است از اندام‌هایی برای

دیدن، شنیدن، بوییدن، چشیدن و لمس کردن. با اینکه این اندام‌ها تنها مسیر آگاهی ما از جهان فیزیکی محسوب می‌شوند. (ال سو، ۱۳۸۸: ۱۰) (سوالی که در باب چگونگی عملکردهای اندام‌های حسی مطرح است این است که این اندام‌ها چگونه اطلاعات حسی را جمع‌آوری می‌کنند و آن‌ها را به علایمی تبدیل می‌کنند که مغز می‌تواند معنای آن‌ها را درک نماید؟ بر اساس دیدگاه روان‌شناسی شناختی انسان به منظور تجربه احساس‌ها، باید وسیله‌ای برای ردیابی محرک‌ها و همچنین اندامی در جهت تبدیل آن‌ها به زبانی قابل فهم برای مغز در اختیار داشته باشد. اندام‌های حسی دستیابی به این دو هدف را برای انسان امکان‌پذیر می‌کنند. اندام‌های حسی در حقیقت دربردارنده سلول‌هایی به نام گیرنده هستند که اطلاعات حسی را از محیط دریافت نموده و سپس آن‌ها را پردازش می‌کنند. همچنین برای هر حس، این سلول‌های تخصص یافته به محرک‌های متفاوتی از قبیل امواج صوتی و مولکول‌هایی بویای پاسخ می‌دهد و طی فرایندی، تحت عنوان نیرو گردانی، گیرنده‌های حسی، محرک مورد نظر را به تکانه‌هایی عصبی تبدیل نموده و به مغز ارسال می‌کنند. برای مثال، در مکانیزم شنوایی انسان، سلول‌های گیرنده بسیار ریزی وظیفه دریافت پیام‌ها و ارسال پیام‌ها به وسیله سلول‌هایی به مغز را دارند. هر نوع گیرنده حسی برای تشخیص مجموعه‌ای وسیعی از محرک‌ها و دامنه گسترده‌ای از تحریک‌ها برنامه ریزی شده است. از سوی دیگر با وجود مطالب مطرح شده، در درون نظام‌های حسی انسان ساختارهایی نیز وجود دارند که به صورت هدفمند از میزان محرک‌هایی که دریافت می‌کنیم، می‌کاهند. (هافمن و همکاران، ۱۳۷۹: ۱۱۸) این نوع گیرنده‌های حسی در مرحله آغازین را آستانه‌های حسی می‌نامند که در حقیقت برای بررسی محدودیت‌ها و تغییرات احساس‌های انسان

به وجود آمده اند. آستانه‌های حسی، نه تنها برای شنوایی، بلکه برای بینایی، چشایی، بویایی و حس‌های پوستی نیز وجود دارند. همچنین روان‌شناسی شناختی برای هر یک از فرایندهای حسی همچون بینایی و .... تعریف و مکانیزمی را ارائه می‌کند. به عنوان مثال بینایی را شکلی از انرژی الکترومغناطیسی میدانند که این انرژی از ذره‌های فشرده انرژی که فوتون نامیده می‌شوند، به وجود می‌آید و شبیه به امواج در اقیانوس حرکت می‌کند. تنها بخش کوچکی از این طیف که به عنوان نور قلمداد می‌گردد برای انسان قابل رویت هست. همچنین امواج نوری از لحاظ طول و بلندی با یکدیگر تفاوت دارند و هر یک اثر متفاوتی بر بینایی انسان می‌گذارد. (هافمن و همکاران، ۱۳۷۹: ۱۱۸)

همچنین علم روان‌شناسی صدا را حاصل حرکت‌های مولکول‌های هوا در یک الگوی موجی شکل خاص می‌داند که آن را امواج صوتی می‌نامند. این امواج حاصل تغییرات سریع در فشار هوا بوده که عامل آن ارتعاشات اشیایی از قبیل تارهای اوایی است. لاله گوش انسان وظیفه هدایت کردن صداها به گوش درونی را به عهده دارد و دارای اندام پیچیده‌ای است که امواج صوتی نسبتاً ضعیفی را به امواج شدیدتر تبدیل میکند و به مجراهای پر از مایع قسمت حلزونی شکل گوش که در آن گیرنده‌های حسی وجود دارد، می‌رساند. هنگامی که امواج صوتی با پرده گوش برخورد می‌کند، انسان قابلیت شنیدن را پیدا می‌کند. فرایند دیگر شناختی در روان‌شناسی احساس‌های پوستی است که در حقیقت فشار روی پوست، گرما، سرما، درد، لرزش‌های پوست انسان است که هر کدام احساس متفاوتی را به مغز انسان منتقل میکند، چرا که هر یک از رخدادهای اشاره شده گیرنده‌های متفاوتی را در پوست انسان برمی‌انگیزاند. این احساس‌ها را احساس‌های پوستی می‌نامند.

فرایند شناختی دیگری که در انسان مورد توجه علم روان شناسی است سیستم دهلیزی است. این سیستم در حقیقت وسیله‌ای است که در درون انسان به نیروی جاذبه پاسخ می‌دهد و او را از وضعیت بدن خود در فضا آگاه می‌سازد. سیستم دهلیزی به انسان حساس تعادل اعطا میکند و تغییرات در وضعیت بدن را جبران می‌کند. این سیستم، در گوش درونی با سیستم شنوایی، مکان مشترکی دارد. (هافمن و همکاران، ۱۳۷۹: ۸۸) فرایند دیگر شناختی در روان شناسی فرایند توجه است این ساحت شناختی نه تنها با دستگاه بینایی و فرایندهای حرکتی در ارتباط است، بلکه با تعدادی از عملیات عالی تر سیستم عصبی انسان، همچون حافظه، انتظار، تصور و اختیار، همراه است و قوه‌ای بسیار اساسی در شناخت انسان به شمار می‌آید. تالاموس و بخش قدامی مغز انسان در سیستم عصبی انسان عهده دار چنین فرایندی در انسان است. فرایند دیگر شناخت ادراک است. برای رسیدن به این فرایند باید از مقدمات شناختی همچون احساس گذشت. در باب احساس بیان شد که انسان جهان پیرامون خویش را بواسطه ویژگی‌های مانند شکل و رنگ و بو و صدا و از طریق حواس پنجگانه می‌شناسد که به واسطه گیرنده‌های بینایی، شنوایی، بویایی و... اطلاعات حسی را کسب میکند و به سیستم عصبی انتقال می‌دهد. به مجموع این دریافت‌ها احساس گفته می‌شود. اطلاعات بدست آمده از طریق احساس در مرحله بعد به معنا تبدیل می‌شود و درک معنا در روانشناسی ادراک اطلاق می‌گردد. در حقیقت، طی فرایند ادراک است اطلاعات به دست آمده از محیط پیرامونی تبدیل به معانی می‌شود و شناخت از محیط خارج رقم می‌خورد. (نادری، ۱۳۶۹: ۸۰) در این فرایند، اطلاعات حسی، تفسیر و معنا می‌شود، البته با همه این اوصاف، نباید از وجود سیستم دریافت

حسی غافل ماند که بدون آن امکان شکل‌گیری ادراک و رسیدن به شناخت منتفی است. بر همین اساس می‌توان از پذیرش، تبدیل، تغییر و تفسیر به عنوان سه مرحله اساسی در حوزه ادراک نام برد. که در مرحله ابتدایی این فرایند اطلاعات از طریق گیرنده‌های حسی دریافت خواهد شد که به این مرحله پذیرش اطلاق می‌شود. سپس این اطلاعات حسی که به صورت فیزیکی است مانند نور، بو، صدا... بایستی تغییر داده شود و به حالت شیمیایی برسد تا توسط اعصاب به سیستم مغز قابل انتقال باشد. این مرحله از فرایند شناخت را مرحله تبدیل اطلاعات می‌نامند. در گام بعدی، این اطلاعات در مرحله کدگذاری اطلاعات تغییر شکل داده می‌شود و به مغز سپرده می‌شود. در در مغز بار دیگر کدگذاری می‌شود و به شکل اطلاعات طبقه‌بندی شده در ذهن جای‌سازی می‌شود.

فرایند دیگر که روی گستره شناخت تأثیر گذار است و می‌تواند در این بخش محوری‌ترین نقش به عهده گیرد، فرایند تفکر است. روان‌شناسی شناختی تفکر را نوعی تحریک شدن یا ظاهر شدن متوالی رمزها یا نمادها می‌داند. به همین وسیله انسان جنبه‌های مختلف تجربه را ساخته و آن را دوباره مرتب می‌سازد. (ساعتچی، ۱۳۶۲: ۱۱۲) مورگان و همکارانش در علم روان‌شناسی تفکر را نوعی بازآرایی یا دستکاری اطلاعات به دست آمده از محیط و نمادهای ذخیره شده در حافظه دراز مدت تعریف کرده‌اند. تعریف اخیر، کاملتر است. همچنین تفکر دارای انواعی است. برای مثال، بعضی از انواع تفکر جنبه بسیار خصوصی دارد و نمادهایی را به کار می‌گیرند که دارای معانی کاملاً شخصی هستند که رویا نمونه‌ای از آن است. یا نوع دیگر تفکر، حل کردن مسائل و خلق پدیده‌های تازه است که در این نوع تفکر، ما اطلاعات به

دست آمده از محیط و نمادهای ذخیره شده در حافظه دراز مدت را برای حل کردن مسائل مورد استفاده قرار می‌دهیم. (سیف، ۱۳۶۹: ۵۹). مسئله دیگری که در روان‌شناسی شناختی در امر شناخت انسان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، زبان است. روان‌شناسان شناختی زبان را به عنوان اولین تجلی فرایندهای اصلی شناختی تلقی می‌کنند و آن را منعکس کننده تفکر، ادراک، حافظه، مسئله‌گشایی، هوش و یادگیری می‌دانند. به دلیل اهمیت زبان برای اصول اساسی روان‌شناختی، این مقوله مورد توجه بسیاری از دانشمندان در راستای هوش مصنوعی قرار گرفته است. آنچه در حوزه مطالعاتی روان‌شناسان زبان قرار می‌گیرد مباحثی مانند حافظه، تمرکز، پردازش محتوای تفکر، تصمیم‌سازی است. (دیزج و محمودی، ۱۳۹۱: ۵۲)

#### مقایسه

۱. مفهوم شناخت در تفکر ملاصدرا با نفس به عنوان جوهر مجرد پیوند خورده است و متناظر با مراتب نفس، شناخت نیز دارای مراتب گوناگون حسی، خیالی و عقلی است. از آنجا که مراتب نفس متناظر با مراتب وجود است، لذا شناخت و علم نیز با وجود مساوقت دارد. حقیقت شناخت همان حضور شیء لشیء است و یک امر کاملاً وجودی است. شناخت در تمام مراتب یک امر مجرد است. ملاصدرا ادراک را به معنای تحقق صورت مدرک نزد مدرک تعریف نمی‌کند، بلکه عقیده دارد صورت ادراکی محصول خلاقیت خود نفس و صادر از اوست. از طرفی، شناخت در حصول حقیقت نفس و تحقق هویت آن نقش اساسی ایفا می‌کند، به گونه‌ای که حقیقت نفس عین همان ادراکات و شناخت‌هایش می‌باشد. اما در روان‌شناسی شناختی شناخت همچون انعکاس اشیاء و پدیده‌های جهان مادی، ویژگی‌ها، روابط و مناسبات آن‌ها

در ذهن انسان تعریف شده است و بیشتر بر پایه نسبت داشتن با پدیده‌های خارجی تحقق پیدامیکند. ذهن انسان نیز به عنوان یک امر مادی که دارای سیستم عصبی است و فرایند خاصی را برای شناخت امور طی میکند، مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. چنانکه بیان شد، ملاصدرا علم را به «حضور شیء لشیء» تعریف کرد و این تعریف شامل علم حضوری و حصولی هر دو می‌شود، چون از نظر وی معلوم بالذات، خود علم است، یعنی واقعیت علم خود به خود و بی واسطه معلوم است، یعنی معلوم بالذات است و صورت ذهنی معلوم به واسطه واقعیت علم معلوم است، پس معلوم بالعرض است، همانگونه که واقعیت خارجی معلوم معلوم بالعرض است. بر همین اساس، برخی از پیروان حکمت متعالیه بازگشت علم حصولی را به علم حضوری دانسته‌اند. از دیگر سو، ملاصدرا شناخت را حضور مجرد در نزد مجرد میداند، در نتیجه تلقی وی از شناخت کاملاً تجردی و غیر مادی است. شناخت از سویی، محصول فعل نفس است و از طرفی، باعث رشد و شکوفایی نفس می‌گردد. در واقع، رابطه شناخت و نفس دوسویه است و نحوه شناخت حقیقت نفس را تعیین می‌بخشد. اما از منظر روان‌شناسی شناختی ساحت شناخت ساحتی فیزیکیال و مادی است. البته از نگاه روان‌شناسی انسان دستگاه ثابت یا وسیله‌ای منفعل در برابر رویدادهای بیرونی نیست، بلکه او از طریق فرایندهای ذهنی خویش، اطلاعات دریافتی از محیط را دگرگون، کم یا زیاد میکند تا بازنمایی مناسبی از آنها در ذهن خود پدید آورد. (خرازی و دولتی، ۱۳۸۸: ۵) شناخت از نگاه روان‌شناسی شبکه‌ای به هم پیوسته و مرتبط با فرآیندهاست که اطلاعات را به صورت نظام مند پردازش می‌کند.



۳. از این حیث، تلقی این دو از شناخت بر بنیادهای متفاوت قرار داده شده است و هر کدام حقیقت شناخت را از چشم انداز خود بحث میکند. بحث از حقیقت شناخت در روان شناسی جدید تحت عنوان ادراک حسی، آن هم بر اساس دستاوردهای علوم تجربی و فیزیولوژیکی صورت می‌گیرد. شناخت حسی به عنوان فرایندی است که از محرک‌های فیزیکی و شیمیای محیط آغاز میشود و با چگونگی واکنش موجود زنده و تحلیل و تفسیر روانی که موجب سازش آن با محیط خود می‌شود، پایان می‌پذیرد. انسان، دستگاه‌های گیرنده‌ای در اختیار دارد که به کمک آن‌ها می‌تواند اطلاعاتی را درباره تغییرات و دگرگونی‌های محیط خارج یا داخل دریافت کند و با واکنش در برابر آن‌ها هر چه بهتر و سریع تر رفتاری سازش یافته از خود نشان دهد. نظام پیچیده عصبی در انسان از تعداد بسیار فراوانی سلول‌های عصبی تشکیل یافته که بنا به موقعیت مکانی و یا تحریک زمانی آن‌ها، در واکنش کلی موجود زنده رفتارهای متفاوتی را موجب می‌گردد. (ایروانی، ۱۳۸۵: ۱۸).

۴. در خصوص ویژگی‌های شناخت نیز دیدگاه ملاصدرا با روانشناسی شناختی تفاوت‌های بنیادی دارد؛ در حکمت متعالیه شناخت باتوجه به حقیقت نفس به عنوان یک جوهر مجرد و سیال فهم می‌شود و مطابق نظریه‌های اصالت وجود، تشکیک و دیگر مبانی هستی شناختی و انسان شناختی ملاصدرا طرح می‌گردد. نفس در اثر کسب شناخت به لحاظ جوهری دچار تحول و دگرگونی می‌گردد و قادر است مراتب مختلف حسی، خیالی و عقلی را طی نماید. میدان حرکت نفس و سیر تحول آن کل گستره نظام آفرینش را در برمی‌گیرد و هویت نفس براساس شناخت‌ها و کنش‌هایش تحقق می‌پذیرد. از این حیث، شناخت یک امر کاملاً وجودی است و با نظام وجود

مساوقت دارد. به علاوه، ملاصدرا را شناخت را یک امر صدوری میدانند نه حلولی؛ نفس براساس صور دریافتی صورت‌های مناسب را خلق میکند و شناخت فعل ایجابی نفس است. اما در روان‌شناسی شناختی شناخت صرفاً یک امر مادی است و به فرآیندهای فیزیکی و مادی مغز فروکاسته می‌شود. به همین جهت با دیدگاه ملاصدرا از جهات گوناگون متمایز می‌گردد و حتی در ساحت ادراک حسی نیز تفاوت این دو دیدگاه بنیادین است، زیرا براساس روان‌شناسی شناختی یک فرآیند ذهنی محض است و محصول میکانیزم پیچیده در درون مغز انسان می‌باشد، درحالی که ملاصدرا را شناخت در تمام عرصه‌ها یک امر مجرد و محصول انشاء و خلاقیت نفس می‌داند. بر همین اساس، میکانیزم شناخت در این دو تفکر کاملاً متمایز تصویر می‌گردد، زیرا به لحاظ مبانی نظری و هستی‌شناختی این دو دیدگاه به دو جهان متفاوت تعلق دارند و به هیچ وجه به همدیگر قابل فروکاست نیستند و همانند سازی و یا سخن گفتن از عینیت این دو دیدگاه کاملاً متنفی است.

صدرا شناخت را به حصولی و حضوری تقسیم میکند و علم حصولی نیز به نحوی ۵. به علم حضوری بازگشت داده می‌شود، اما در مطالعات روان‌شناسی شناختی چنین تقسیم‌بندی در باره شناخت طرح نشده است. هرچند، از جهاتی روش مطالعاتی روان‌شناسان در امور شناختی، مانند روش‌های درون‌نگری، را می‌توان نوعی توجه به این نوع تقسیمات مرتبط با شناخت تلقی نمود، اما به صورت واضح و روشن نمی‌توان نگاه صدرایی را در روان‌شناسی یافت و از تقسیم شناخت به حضوری و حصولی سخن گفت.

۶. چنانکه در بحث ابزار شناخت بیان شد، ملاصدرا مانند دیگر فیلسوفان مسلمان

حواس، اعم از باطنی و ظاهری، و قوه عقل را به مثابه ابزارهای شناخت معرفی میکند و فرآیند شناخت از دریافتهای حواس ظاهری آغاز می‌شود و به ادراکات عقلی ختم می‌گردد. هرچند، صور اشیاء بیرونی صرفاً در حد معد تأثیر گذار اند و حقایق امور توسط خود نفس خلق و انشاء می‌گردد. شناخت در تفکر ملاصدرا ذومراتب و تشکیکی است؛ شناخت حسی پایین‌ترین مرتبه و به لحاظ تحقق نخستین مرحله شناخت محسوب می‌شود و تنها همین مرحله با دیدگاه روان‌شناسی شناختی در باره شناخت قابل مقایسه و سنجش پذیر است، زیرا در روان‌شناسی شناخت اصولاً یک امر فیزیکیال فهم می‌شود و تمام فرآیند آن مادی است. البته در اندیشه ملاصدرا مرحله ادراک حسی نیز مجرد است، اما با توجه به بهره گرفتن نفس در این مرحله از ابزارهای مادی نظیر حواس ظاهری از جهاتی به دیدگاه روان‌شناسی شباهت پیدا میکند. در روان‌شناسی شناختی ابزارهای شناخت معطوف به مسائل فیزیکیال انسان است و بر اساس درک و شناخت حسی انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد. این ابزارها به گیرنده‌هایی که بر اساس نوع مخصوص انرژی رخ می‌دهد، تقسیم می‌شوند، مانند گیرنده‌های حرارتی، مکانیکی، شیمیایی، اسمزی، یا گیرنده‌های که بر اساس منشاء تحریکات وارد شده بر بدن به گیرنده‌های اکستروسپتور و گیرنده‌های پروپریوسپتور تقسیم می‌شوند. (قلی زاده، ۱۳۸۱: ۳۲۳) در تفکر ملاصدرا نیز حواس ظاهری به مثابه گیرنده‌های عمل می‌کند که داده‌های حسی را به حواس درونی انسان تحویل میدهند و در نتیجه بستر خلق صور اشیاء توسط نفس فراهم می‌گردد. علیرغم این شاهد ظاهری، تفاوت این دو دیدگاه بنیادی است، چون اولاً در تفکر ملاصدرا داده‌ها صرفاً معد هستند و اصل شناخت توسط انشاء و خلاقیت خود نفس رقم می‌خورد، ثانیاً

ادراک حسی یک امر مجرد هست نه مادی برخلاف دیدگاه روان شناسی، ثالثاً شناخت فعل نفس است درحالی که روان شناسی شناختی اساساً قایل به وجود جوهری به نام نفس نیست. بنابراین، با وجود شباهت‌های ظاهری میان دو دیدگاه در مرحله ادراک حسی، تبیین هر کدام از این مرحله کاملاً متفاوت است و در نتیجه، هر کدام درک ویژه‌ای از دریافت‌ها و ادراکات حسی ارائه می‌نماید.

### نتیجه‌گیری

در تفکر ملاصدرا شناخت با حقیقت نفس پیوند وثیق و ناگسستنی دارد؛ نفس نه تنها مبدا شناخت و دریافت کننده صور اشیاء است، بلکه اصولاً خالق و ایجادکننده صور شناختی می‌باشد. شناخت فعل نفس است و تمام فرآیندهای ادراکی حسی در حد زمینه ساز کاربرد دارند؛ جهان و ابرازهای حسی انسان فضا و شرایط را برای کنشگری خلاقانه نفس و سیر و سلوک آن در مراتب مختلف هسی فراهم می‌سازند. ادراکات نفس در تمام مراحل مجرد است و به هیچ وجه مادی نمی‌باشد. از طرفی، این ادراکات وجودی است و در اثر تراکم آنها نفس دچار تحول شناختی و جوهری می‌گردد، به مرور حقیقت نفس شکل می‌گیرد و بستر برای رسیدن به شناخت‌های بیشتر و سیر در مراتب بالاتر وجود مهیا می‌گردد. بدین سان، شناخت یک امر وجودی و ذو مراتب است، اما در روان‌شناسی شناختی بیشتر به دنبال کاربرد تجربی روش علمی در مشخص کردن سازوکار مغز و حالات ذهنی است. در روان‌شناسی شناختی به تفسیر داده‌های آزمایشگاهی توجه صورت می‌گیرد تا به ارائه روایت تجربی منسجم از حالات ذهنی بینجامد. این ابزارها این امکان را فراهم می‌سازند که همبستگی بین رفتارها، حالات ذهنی و فرایندهای قابل مشاهده در مغز را رویت پذیر

شوند. در واقع، در روان شناسی اصل وجود نفس به مثابه یک جوهر مجرد نفی می شود و شناخت به مثابه یک فرآیند فیزیکیال تبیین می گردد.

علیرغم تفاوت های بنیادین و مبنایی دیدگاه ملاصدرا و روان شناسان شناختی، این دو رویکرد می توانند از جهاتی باهم دیالوک نمایند و افق های نوین فراروی همدیگر بگشایند. از سویی، رویکرد حکمت متعالیه به شناخت و نحوه شکل گیری نفس می تواند بستر متفاوت برای فهم حقیقت شناخت و روان انسان ارائه نماید و ابعاد کمتر شناخته شده نزد روان شناسان را برجسته سازد، از دیگر سو، دستاوردهای تجربی روان شناسی نیز می تواند ایده های جدیدی را طرح کند و صدراپی ها می توانند با استفاده از این دستاوردها با دقت بیشتر به فرایندهای مادی شناخت نظر اندازند و فرایند ادراک حسی را با تدقیق بیشتر بازخوانی نمایند، زیرا همانطور که روان شناسی شناختی نمی تواند تحلیل های کلی و بنیادین نسبت به شناخت را نادیده بگیرد، حکمت متعالیه نیز به همین نسبت نمی تواند خود را در برابر یافته های علمی بی توجه نشان دهد. بهترین روش برای مطالعه و بررسی مساله شناخت اتخاذ یک رویکرد چند رشته ای ولی یکپارچه است؛ روشی که بتواند یافته های حوزه های مختلف پژوهش درباره شناخت را با یکدیگر ترکیب نماید. (آندره و کاوانا، ۱۳۹۶: ۱۱).

روان شناسی شناختی ابتدا شناخت را به عنوان مفهوم کلی و تجزیه ناپذیر، معادل فرایند یا نوعی ادراک تصور میکنند؛ اما آرام آرام جنبه های تحولی و جنبه های ساختاری و کارکردی شناخت را مورد توجه قرار می دهند. در این روند از یافته های علم اعصاب، زبان شناسی، علوم رایانه و هوش مصنوعی بهره جسته است. پیازه از تحول شناخت و روانشناسان رفتارگرا از یادگیری، حافظه، مفهوم سازی و غیره و روان شناسان

گشتالت در خصوص کلیت ساختار و سازمان‌بندی ادراک مطالبی را ارائه کرده‌اند. در انقلاب شناختی، شناخت به‌عنوان یک فرایندی تجربه‌پذیر، مرحله‌بندی شده، گام‌به‌گام و قابل شبیه‌سازی تلقی می‌گردد. در حکمت متعالیه شناخت بستر صعود انسان است و حیث تجردی دارد. از این حیث، این دو دیدگاه می‌توانند از جهاتی مکمل همدیگر باشند و برای رسیدن به یک رویکرد جامع‌تر نسبت به شناخت مورد استفاده قرار گیرند.

## منابع

۱. ابن سینا، حسن بن عبدالله، (۱۳۷۹)، *التعلیقات*، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم، قم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۳۰۸ق)، *لسان العرب*، دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع، بیروت.
۳. آندره و کاوانا، اوجنیو و آندره نائی، (۱۳۹۶)، *نظریه‌های آگاهی در فلسفه ذهن و مغزپژوهی امروز*، ترجمه سعید صباغی پور و عبدالرحمن نجل رحیم، ارجمند، تهران.
۴. ایروانی، محمود، (۱۳۸۵)، *روان‌شناسی احساس و ادراک*، انتشارات سمت، تهران.
۵. برومند، محمدتقی، (۱۳۵۷)، *شناخت و مقوله‌های فلسفی*، شباهنگ، تهران.
۶. پور افکاری، نصرت‌الله (۱۳۸۰)، *فرهنگ جامع روان‌شناسی روان‌پزشکی*، فرهنگ معاصر، تهران.
۷. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۷۲)، *رحیق مختوم*، بخش سوم از جلد ششم، ویراستار محسن غرویان، انتشارات الزهراء، چاپ اول، قم.
۸. حاتمی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، *معمای روان‌شناسی*، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم.
۹. خرازی و دولتی، سید کمال و رمضان، (۱۳۸۸)، *راهنمای روان‌شناسی شناختی و علوم شناختی*، جهاد دانشگاهی، تهران.
۱۰. خرازی، کمال، (۱۳۸۳) *نظریه ملاصدرا در باب رابطه نفس و بدن و پیامدهای آن در روان‌شناسی*، مجموعه مقالات همایش جهانی حکیم ملاصدرا، چاپ اول، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.
۱۱. آل سو، رابرت، (۱۳۸۸)، *روان‌شناسی شناختی*، مترجم فرهاد ماهر، رشد، تهران.
۱۲. دیزج و محمودی، گلی و فرحناز، (۱۳۹۱)، *روان‌شناسی زبان*، انتشارات رشد، تهران.
۱۳. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۸۳)، *شناخت در فلسفه اسلامی*، موسسه تحقیقاتی امام صادق ع، قم.
۱۴. سیف نراقی و نادری، مریم و عزت‌الله، (۱۳۶۹)، *روان‌شناسی احساس و ادراک از دیدگاه روان‌شناسی*، بدر، تهران.
۱۵. سیف، علی اکبر، (۱۳۶۹) *تعریف و طبقه‌بندی تفکر*، مجله علمی پژوهشی دانشنامه، دانشگاه

- آزاد اسلامی، سال اول، شماره ۲.
۱۶. ساعتچی، محمود، (۱۳۶۲)، اصول روان شناسی، انتشارات امیرکبیر، دانشگاه تهران.
۱۷. شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، الحكمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، دار احیاء التراث، بیروت.
۱۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۳)، شرح الهدایه، ج ۲، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، باشراف سید محمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.
۱۹. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۸)، المظاهر الالهیة، مصحح سید محمد حسینی، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.
۲۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران.
۲۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۲)، رساله سه اصل، تصحیح و تعلیق محمد خواجه‌ی، مولی، تهران.
۲۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، مفاتیح الغیب، ج ۲، تصحیح نجفقلی حبیبی، با اشراف سید محمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.
۲۳. شجاعی، محمد صادق، (۱۳۸۶)، شناخت از منظر فلسفه روان شناسی و اسلام، مجله معرفت، سال شانزدهم، شماره ۱۱۹.
۲۴. طالبی، محمدحسین، (۱۳۸۰)، معرفت چیست؟، مجله معرفت، شماره ۴۲.
۲۵. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۰۴ق، ص ۲۴۰-۲۳۹)، نهاية الحکمه، موسسه النشر الاسلامی، قم.
۲۶. عبدالکریم، عثمان، (۱۳۹۰)، روان شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، مترجم سید محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۹۴)، درآمدی به نظام حکمت صدرائی، ج ۳، موسسه امام خمینی و سازمان سمت، قم.
۲۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، خطوط کلی حکمت متعالیه، چاپ اول، سمت و موسسه امام خمینی، قم.
۲۹. غفاری و مازیار، حسین و امیر، (۱۳۹۵)، معرفت شناسی در فلسفه اسلامی، ناشر حکمت، چاپ اول، تهران.
۳۰. قلی زاده، فرض الله، (۱۳۸۱)، روان شناسی، انتشارات احرار، تهران.
۳۱. محسنی، نیک چهره، (۱۳۸۲)، نظریه‌ها در روان شناس رشد، پردیس، تهران.
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۶)، آموزش فلسفه، آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم.



۳۳. هافمن کارل و همکاران، (۱۳۷۹)، روان شناسی عمومی، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات امیرکبیر، تهران.

34. a history of thinking. in r. j.sternberg & e.e.smith, the psychology of human thought. New York: Cambridge university press. dellarosa, d. (1988)
35. hayes,.j.r. (1986). The complete prolem solver. Homewood, il: Dorsey.
36. Cognitive Psychology Edited by Nick Braisby and Angus Gellatly, Published by Oxford University Press, Oxford in association with The Open University, Milton Keynes, First published 2005.
37. Cognitive Psychology, the textbook of the College of Canyons. California Community Colleges Chancellor's Office Chancellor Diane Van Hook